



سخن حافظ در خورشید

م. خرسندی

بازخوانی زندگی، اندیشه و سخن حافظ شیرازی در کتاب «چشمه خورشید» تألیف دکتر کاووس حسن‌لی دانشیار دانشگاه شیراز، گامی دیگر در معرفی این شاعر جهانی است که از دریچه‌ای جدید به افکار حافظ نگریسته و پویایی روح و روانش را به نمایش گذاشته است. بسیاری از پرسش‌های ذهن عام و خاص در پیوند با شهریار سخن شمس‌الدین محمد در این کتاب گرانسنگ پاسخهایی حکیمانه و مستدل و درخور شأن و موقعیت او می‌گیرند.

علل دلبستگی حافظ به شیراز، چگونگی رویش او، ارتباط وی با حاکمان شهر، مقدار بهره‌گیری حافظ از سخن‌سرایان دیگر، پیوند عمومی غزل‌ها، دوگانگی‌های گفتاری در سروده‌ها، و علت فال زدن مردم ایران زمین به دیوان حافظ، از جمله سئوالاتی است که مدتها فکر و ذکر نگارنده این مقاله را به خود مشغول کرده بود و هر چند در این زمینه به جوابهایی ناقص دست‌یافت اما همواره در پی پژوهش قانع‌کننده بود که اطمینان قلب از آن حاصل آید تا اینکه به چشمه خورشید رسید و از هر چه جز آن دست کشید.

این کتاب در پنج فصل با نظم و نسق خاص و زیبایی بیان و بهره‌وری از بافت و سیاق ادبی به رشته تحریر درآمد.



شماره ۶۲
آبان ماه ۱۳۸۷

در فصل اول، خانواده حافظ، دلبستگی او به شیراز، مذهب وی، چگونگی شکوفایی او، نحوه ارتباطش با حاکمان شیراز، درگذشت او و سرگذشت آرامگاهش مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. نگارنده کتاب با استناد به ابیات حافظ ثابت کرد که او قطعاً متأهل بوده، اما این مطلب را قبول ندارد که نام همسرش «شاخ نبات» بوده است. و کاربرد این واژه را در ابیاتی که بوی ملکوت می‌دهد دلیلی بر مدعای خویش می‌داند و استنباط نام همسر حافظ از این ابیات را دریافتی ساده انگارانه می‌خواند:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن خلوت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شمشیر پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخندی شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بعد از این روی من و آینه وصف جمال
که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب
مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
هاتف آنروز به من مژده این دولت داد
که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
این همه شهید و شکر کز سخنم می‌ریزد
اجری صبری است کز آن شاخ نباتم دادند
همت حافظ و انقاس سحر خیزان بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند
و در جانی دیگر این بیت را شاهد می‌آورد:
حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلک تو
کش میوه دلپذیرتر از شهید و شکر است
(ص ۱۹۸)

و می‌گوید منظور حافظ از «شاخ نبات»، قلم اوست.

دلبستگی به شیراز

نشانه‌های روشن علاقه حافظ به شیراز در سراسر دیوانش به چشم می‌خورد:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر
نسیم باد مصلا و آب رکناباد
(ص ۲۷۶)
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را
(ص ۸۳)
خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش
خداوند تکه‌دار از زوالش

مذهب حافظ

سروده‌های برجای مانده حافظ نشان می‌دهد که او از آشکار کردن مذهب خود در سروده‌هایش پرهیز داشته و از هر گونه تنگ‌نظری، یکسو نگری و تعصب بی‌بایه به دور بوده است.

آنچه از سروده‌های او فهمیده می‌شود این است که او:

الف: به رحمت و لطف خداوندی بسیار امیدوار بوده است:
*لطف خدا بیش تر از جرم ماست
نکته سربسته چه دانی خموش*
(ص ۳۵۹)

ب: به قرآن مجید علاقه فراوان داشته و آن را به چهارده روایت از حفظ داشته است:

*صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم*
(ص ۳۹۰)
*عشقتم رسد به فریاد گر خود به سان حافظ
قرآن ز بر بخوانی یا چهارده روایت*
(ص ۱۷۲)

ج: به قیامت و جزای اعمال باور داشته است:
*فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد*
(ص ۲۱۷)

د: اهل راز و نیاز شبانه و دعای صبحگاهی و عبادت خالصانه بوده است:

*هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
از یمن دعای شب و ورد سحری بود*
(ص ۲۹۰)
*دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی*
(ص ۵۰۹)

نگارنده در فصل دوم به اندیشه‌های اجتماعی و عرفانی حافظ پرداخته، پویایی ذهن او را به نمایش گذاشته و از دوگانگی‌های واژه‌هایش سخن رانده است.

دنیا در نظر حافظ زیباست اما آنقدر ارزش ندارد که به قیمت فروختن یار به دست آید:

*یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود*
(ص ۲۸۵)

حافظ به جای بیم و انفعال در برابر زاهدان ریایی، اتهامات آنها را به خودشان باز می‌گرداند و اصلاً آنان را مسلمان نمی‌داند:

*گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود*
(ص ۲۹۹)

او در بسیاری از سخنان خود، زندگی، عاشقی و نظریاتی را در کنار هم نهاده و آنها را هنرهایی هم‌سو و هم‌سان دیده است:

*عاشق و رند و نظر باز م و می‌گویم فاش
تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام*
(ص ۳۸۲)

رند حافظ وارسته نیک‌اندیشی است که پیوندی استوار با عالم معنا دارد و در دیده حافظ به پایگاه «ولی» رسیده است:

سروده‌های
برجای مانده حافظ
نشان می‌دهد که او
از آشکار کردن مذهب
خود در سروده‌هایش
پرهیز داشته و از هر گونه
تنگ‌نظری، یکسو
نگری و تعصب بی‌بایه
به دور بوده است.



این همه تناقض و ناسازواری که از دید بسیاری از کسان شایسته پنداشته نمی شود از دیدگاه نگارنده کتاب نشان دهنده طبیعت متعادل و سرشت پویای حافظ است



شماره ۶۲
آبان ماه ۱۳۸۷

**رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس
گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت**
(ص ۱۷۲)

رند از خودبینی و مصلحت اندیشی گریزان است و از رفتارهای ناشایست همچون دروغ، نفاق، ریا همواره پرهیز می کند:
**فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خود رایی**

دوگانگی های حافظ

- برخی از سروده های حافظ در پذیرش «جبر» است:
**در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی**
(ص ۵۵۹)
**رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشوده است**
(ص ۱۱۵)

- در آن روی دیگر سکه بر خلاف آنچه گفته شد، سخن از اختیار و تلاش و باز آفریدن است:

**بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم**
- گاهی همه امور را شایسته، منظم و معتدل می بینند:
**دور فلکی یکسره بر منهج عدل است
خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل**
(ص ۳۷۲)

و گاهی همه آن را هیچ بر هیچ می پندارد و چرخ گردون را فتنه خیز می بیند:

**جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق**
(ص ۳۷۰)

این همه تناقض و ناسازواری که از دید بسیاری از کسان شایسته پنداشته نمی شود از دیدگاه نگارنده کتاب، نشان دهنده طبیعت متعادل و سرشت پویای حافظ است افزون بر این باید به یاد داشته باشیم که سروده های حافظ در یک زمان سروده نشده و هریک از آنها مربوط به دوره ای از زندگی حافظ است.

در فصل سوم زیبایی شناسی سخن حافظ دیده و دل را می نوازد. پیوند استوار واژه ها و هم نشینی هنری آنها از یک سو و تراکم معانی گوناگون در واژگانی اندک از سویی دیگر شعر حافظ را به سخنی جادویی در زبان فارسی تبدیل کرده است. او هوشمندانه از توانایی های هنری خود کمک گرفته و به شایستگی توانسته است تجربه های عمومی مردم را به شیواترین شیوه بیانی بازگوید و خود را به گستردگی در ذهن و زبان آنان جاری می سازد.

در فصل چهارم دلایل رویکرد گسترده مردم به شعر حافظ را چنین بر شمرده است:
۱- حافظ در معماری کلام، پیوند واژگان، و تراکم معانی سرآمد همه

سخن سربایان ایرانی است.

۲- شعر حافظ به منشوری چندوجهی می ماند که از هر سو در آن بنگری فروغی دیگر می بینی.

۳- وجود مفاهیم اجتماعی در سروده های حافظ مثل انتقاد از تظاهر، تزویر و ریا.

۴- فراخوانی آدمیان به شاد زیستن و مهر ورزیدن:
**درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد**

۵- وجود حکمت های عامیانه فراوان در دیوان حافظ از قبیل گذر زمان، ناپایداری جهان، اغتنام فرصت، بلند نظری، مناعت طبع، دل نبستن به دنیا، تواضع و فروتنی، و پرهیز از آزار دیگران:

**بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذرا ما را بس**
(ص ۳۴۰)

**مبائس در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست**
(ص ۱۵۵)

**غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است**
(ص ۱۱۵)

**بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گوی مرد عاقل یا خموش**
(ص ۳۵۷)

۶- باور مردم به پیوند روحانی حافظ با عالم بالا:
**صرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول
ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید**

و در فصل پنجم ستایش برخی نام آوران جهان از حافظ گلچین شده است و ما از میان آن همه به ذکر سخن دانشمند بزرگ آلمانی اینشتاین (Einstein) اکتفاء می کنیم:

«ایران سرزمین حکمت و فلسفه است و یک دنیا لطف و طراوت در آن نهفته است. من هر وقت از کار روزانه خسته می شوم و بر آن چه بر دنیا و بشر می گذرد رنج می برم، دست به دامن حافظ شیراز می شوم».

